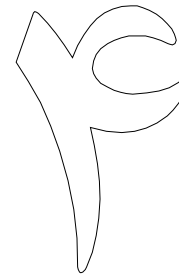


نشانه‌ها و فرایندهای سیاست خارجی اواما 2009-10



*
دکتر ابراهیم متقی

**
حمید رهنورد

* دکتر ابراهیم متقی استادیار دانشگاه تهران می‌باشد. (ebrahim.motaghi@gmail.com)

** حمید رهنورد پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک می‌باشد. (hrahnavardc@yahoo.com)

تاریخ تصویب: 1389/2/10

تاریخ دریافت: 1388/12/23

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم، تابستان 1389، صص 158-121.

چکیده

سیاست خارجی اوباما را می‌توان تابعی از نیازها و ضرورت‌های ساختاری در ایالات متحده دانست. طی سال‌های 6-2002، زمینه برای نقد الگوهای رفتاری جورج بوش در ساختار سیاسی امریکا به‌وجود آمد. ساخت‌های بوروکراتیک و نخبگان سیاسی امریکا به این جمع‌بندی رسیدند که چنین فرایندی، مخاطرات امنیتی فراگیری را برای امریکا ایجاد خواهد کرد. سیاست تغییر امریکا در چنین فرایندی سازماندهی شد؛ اما در عمل با دگرگونی‌های مشهود و قابل توجهی روبه‌رو گردید. در این مقاله تلاش می‌شود تا عوامل به قدرت رسیدن اوباما در دو سطح داخلی و بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر، شاخص‌های سیاست تغییر، تبیین شده و در نهایت پیامد آن در رفتار سیاسی و سیاست خارجی اوباما مورد بررسی قرار می‌گیرد. تبیین این موضوع براساس رهیافت ساختارگرایی در جامعه امریکا انجام می‌گیرد؛ بنابراین فرایندهای برگشت‌پذیر در سیاست خارجی اوباما را می‌توان تحت تأثیر مؤلفه‌های ساختاری و بوروکراتیک در جامعه امریکا دانست. در چنین شرایطی، نقش مقامات اجرایی تصمیم‌گیرنده کاهش می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: ایران، امریکا، سیاست خارجی، اوباما، تغییر، مذاکره



مقدمه

پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری سال 2008 را می توان تحولی اجتماعی در جامعه امریکا ارزیابی کرد که یک امریکایی افریقایی تبار برای نخستین بار، به بالاترین جایگاه سیاسی این کشور راه می یابد. این پیروزی، باعث ایجاد بارقه هایی از امید در میان شهروندان امریکایی از یک سو مبنی بر لزوم شکل گیری اصلاحات سیاسی و اقتصادی داخلی و از سوی دیگر بازنگری در سیاست خارجی یک جانبه گرایی دوره قبل را با تکیه بر شعار تغییر به وجود آورده است که پس از گذشت بیش از یک سال از ریاست جمهوری اوباما، خواستار تداوم این اصلاحات هستند. در این میان، برخی تحلیل گران سیاسی داخلی و خارجی نیز با تأکید بر وجود ساختارهای سیاسی و اجتماعی امریکا و همچنین حضور لابی های قدرتمندی که در ابعاد گوناگون تصمیم گیری امریکا تأثیر گذارند، معتقدند روند سیاست گذاری این دوره، تفاوت محسوسی با دوره گذشته نخواهد داشت.

می توان علت ناکامی جمهوری خواهان را در مجموعه ای از شکست سیاست های هشت سال دولت بوش، همچنین وجود گونه ای از سیاست های تبعیض آمیز و بحران فراگیر در بخش مالی و شیوع آن به دیگر بخش های اقتصادی جست وجو کرد. جنگ علیه تروریسم و به نوعی حکومت ترس در امریکا و تخریب بی سابقه چهره و مشروعیت اقدامات امریکا در سطح جهان مزیدی بر این علت شد. همچنین حمایت از سیاست های متمایل به راست دولت بوش متکی به آموزه های اقتصادی ریگانیسم که مبتنی بر کاهش نرخ های مالیاتی، مقررات زدایی و در یک کلام دولت کوچک که بیشتر منتفع شدگان از آن عمدتاً جزء طبقه ثروتمند هستند، نظام مالی غیرمسئولانه ای را به وجود آورده بود که نتیجه این تحولات به

ورشکستگی بسیاری از بنگاه‌های بزرگ وام‌دهی امریکا و در نهایت کاهش ارزش سهام بورس شرکت‌های بزرگ وال‌استریت منجر شد.

عوامل ذکر شده باعث شد تا اکتبر سال 2008، نرخ بیکاری در امریکا به 6/5 درصد افزایش یابد و در حدود 10 میلیون نفر بیکار شوند (The New York Times, 2008). هرچند کارشناسان اقتصادی معتقدند این بحران قابل مقایسه با بحران بزرگ 1929 نیست، ولی بر این باورند که با توجه به روند منفی کنونی در اقتصاد جهانی، به تعداد افراد بیکار در جهان افزوده خواهد شد. به طوری که با گذشت بیش از یک سال از دوره ریاست جمهوری او‌باما، اداره بودجه کنگره¹ نرخ بیکاری در نیمه نخست سال 2010 را کمی بیش از 10 درصد پیش‌بینی کرده است و معتقد است این درصد تا سال 2012 به پایین‌تر از 9 درصد نخواهد رسید (Cbo, 2010).

عوامل ذکر شده، باعث شد او‌باما با درکی بهتر از شرایط جامعه امریکا نسبت به مک‌کین، باعث خلق انتخاباتی متفاوت از دوران گذشته شود. انتخاباتی که میزان مشارکت شهروندان امریکایی در آن طی 40 سال گذشته بی‌نظیر بوده و به نرخ 62/6 درصد افزایش یافت⁽¹⁾ (Robbins, 2008). هزینه‌ها و اشتباه‌های گسترده دولت گذشته به همراه حمایت قابل توجه شهروندان و به‌ویژه جوانان امریکایی، امکان طرح اصلاحات گوناگون را برای این دولت میسر کرده است که می‌توان در عرصه داخلی به قانون افزایش مالیات برای حمایت از طبقات متوسط و پایین جامعه امریکا و در عرصه خارجی به سند امنیت ملی جدید امریکا در سال 2010 که جنگ علیه ترور دیگر در مرکز سیاست خارجی امریکا قرار ندارد، اشاره کرد. به عبارت دیگر این پیروزی باعث ایجاد انتظارات فزاینده‌ای از دولت او‌باما در داخل و خارج از امریکا شده است. شهروندان امریکایی در نخستین گام خواهان اتخاذ سیاست‌های مناسب اقتصادی برای مقابله با بحران کنونی هستند. شریکان راهبردی امریکا که شامل اروپا و ژاپن هستند، بازگشت امریکا به چندجانبه‌گرایی و بازگشت به ائتلاف یورو - آتلانتیک را خواستار هستند. برای ایران نیز آنچه دارای اهمیت است توجه به این سؤال‌های بنیادین است که آیا پیروزی او‌باما می‌تواند به تعدیل سیاست‌های



گذشته آمریکا منجر شود؟ سیاست‌های جدید آمریکا در منطقه خاورمیانه چه تفاوتی با سیاست‌های دولت بوش خواهد داشت؟ و در نهایت دولت اوباما چه تصمیمی در قبال مذاکره با ایران با توجه به برنامه هسته‌ای و نقش ایران در صلح اعراب - اسرائیل اتخاذ خواهد کرد؟

بنابراین، سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از اینکه چه فرایندی در حوزه سیاسی و سیاست داخلی و خارجی آمریکا در دوران اوباما شکل گرفته و تحت تأثیر چه عواملی قرار داشته است؟ برای پاسخ به این سؤال، مفروض تحقیق را باید از میان تبعات عمومی انتخاب اوباما در ابعاد داخلی و خارجی آمریکا تحلیل کنیم. در ابعاد داخلی، جوی که باعث ایجاد دو گرایش متفاوت، ولی مسلط در مورد تصمیمات سیاسی آینده حزب دموکرات و در نتیجه در مورد آینده سیاسی اوباما خواهد شد، و در ابعاد خارجی تلاش اوباما برای تعریف دوباره از چهره آمریکا در جهان و ارتباط با زمینه‌های تاریخی در حال ظهور قرن بیست‌ویکم و تلاش برای مفهوم‌سازی نسبتاً جدیدی در سیاست خارجی این کشور که مبتنی بر شعار تغییر است را باید جست‌وجو کنیم. در راستای بسط و گسترش مفروض این تحقیق طی دو بخش، ابتدا به تحلیل چینش نیروهای داخلی در ابعاد سیاسی و اقتصادی آمریکا پرداخته و در ابعاد خارجی مهم‌ترین حوزه‌های تأثیرگذار در سیاست خارجی اوباما را با تکیه بر سؤالات مطرح‌شده، پاسخ خواهیم داد.

1. چینش نیروهای داخلی آمریکا در ابعاد سیاسی و اقتصادی

برخی از تحلیل‌گران داخلی و خارجی بر این باور هستند که ساختار، نقش تعیین‌کننده را در اتخاذ تصمیمات سیاسی دارد، از این رو، پیروزی اوباما تنها یک دوران شیرین زودگذر در تاریخ آمریکا خواهد بود و باید در انتظار روزها و تصمیمات سیاسی گذشته باشیم. زیرا ساختارهای سیاسی و اقتصادی، در جامعه پیچیده آمریکا تحت تأثیر سازمان‌ها، مقررات و لابی‌های متعددی است که به رئیس‌جمهور اجازه ساختارشکنی نخواهد داد. ولی به نظر می‌رسد فضای به‌وجودآمده در جامعه آمریکا که متأثر از شعار تغییر است را باید جدی‌تر تلقی کنیم، زیرا اولاً، ساختارها نقش کارگزاران را محدود و نه حذف می‌کنند. ثانیاً، اتخاذ

استراتژی‌ها توسط کارگزاران، می‌تواند ساختارها را تعدیل کند و در نهایت آنچه انتخابات 4 نوامبر 2008 را از گذشته، متفاوت کرد، تفکر نیاز به تغییر در میان شهروندان امریکایی و نیز دولت اوباما است؛⁽²⁾ به طوری که برخی از صاحب‌نظران سیاسی، فضای به‌وجودآمده در این پیروزی را قابل مقایسه با پیروزی رؤسای جمهور گذشته امریکا، لینکلن و روزولت، که منجر به سال‌های طولانی حاکمیت اکثریت حزب دموکرات در کنگره و سنا شد، ارزیابی می‌کنند.

باید توجه داشت که تغییر، لزوماً در بافت مادی قدرت صورت نمی‌گیرد، بلکه برای کشوری مانند ایالات متحده، حتی اگر در سطح گفتمان باشد، موضوع مهمی است که نباید آن را دست‌کم گرفت زیرا این مسئله می‌تواند اثرات بسیار عمیقی بر عناصر مادی و مفهومی قدرت داشته باشد. در واقع باید توجه کرد که «تغییر گفتمان»، بخش جدی و جدانشدنی از تغییر ساختار قدرت و تغییر مادی قدرت در دنیاست. به نظر می‌آید اوباما کنشگر جدی و هدفمندی است که می‌تواند مسیر «تغییر» را پیگیری کند (معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، 1388).

در راستای موفقیت یا عدم موفقیت اوباما در حفظ حاکمیت حزب دموکرات، اوباما دارای یک شانس اقتصادی ویژه نیز هست. اگر در دوران پایانی ریاست‌جمهوری وی، اقتصاد آن کشور شاهد رونق دوباره شود، همان‌طور که در چرخه‌های اقتصادی متداول است که چنین اتفاقی بیش از رکود رخ دهد، اوباما می‌تواند کارنامه موفق‌تری داشته باشد. چنین امری وی را برای مدیریت دیگر موارد دستورکاری‌اش به‌ویژه در سیاست خارجی، یاری خواهد کرد و تحقق چنین مسیری به احتمال قوی به‌معنای استمرار ریاست‌جمهوری وی خواهد بود. هرچند درباره رونق یا رکود وضعیت اقتصادی امریکا نمی‌توان به‌راحتی تحلیل کرد، اما پیش‌بینی‌های مراکز متعدد اقتصادی مانند اداره بودجه کنگره، نشان می‌دهد که پیرو سیاست‌های اعمال‌شده طی یک سال گذشته توسط دولت اوباما، امریکا توانایی عبور از بحران اقتصادی را دارد، هرچند این امری آسان نخواهد بود.

شرایط امروز جامعه امریکا باعث شده است جهت‌گیری عمومی در حزب دموکرات دو دیدگاه اصلی را ایجاد کند. در یک‌سو نیروهای لیبرال و رادیکال‌تر حزب دموکرات قرار دارند که خواهان تغییرات بنیادی‌تری در سیاست‌های امریکا

هستند و نگران این موضوع می‌باشند که نکند اواما از وعده‌های انتخاباتی خود عقب‌نشینی کند و گروه دوم شامل میانه‌روهای حزب دموکرات است که به اواما هشدار می‌دهند امریکا کشوری دوقطبی است. لذا برای موفقیت در اتخاذ تصمیمات باید سیاست‌های میانه‌روانه را تعقیب کند، زیرا بازگشت به نوعی لیبرالیسم سنتی در عرصه داخلی و خارجی نه صلاح و نه ممکن است. این گروه تأکید دارند که میانگین جامعه امریکا گرایش به راست دارند، بنابراین، خواهان تزریق «احتیاط» به حوزه‌های سیاست‌گذاری هستند.

در کشمکش میان این دو جریان فکری به‌نظر می‌رسد احتمال پیروزی نیروهای گرایش به چپ کم‌رنگ خواهد بود و اواما در اتخاذ تصمیمات، میانه‌رو باقی خواهد ماند، زیرا توانایی آن را که بتواند برآیند نیروها در جامعه امریکا را پاسخ دهد، ندارد؛ ولی این فرصت را در اختیار خواهد داشت که ارزش‌های لیبرالیسم را بازسازی و در یک دسته‌بندی جدید، ارائه کند. نکته مهمی که در این رابطه نیازمند توجه است، بحران اقتصادی اخیر امریکا و ناکارآمدی و ناتوانی دولت بوش در مدیریت حل آن است که شکست سنگینی بر ارزش‌های نئولیبرال⁽³⁾ (ریگان‌یسم) وارد کرده است. لذا پیروزی اواما که با شعارهای اقتصادی معتدل‌تر و متمایل به چپ همراه بوده است همانند افزایش مالیات طبقات ثروتمند و بالطبع کاهش مالیات طبقات متوسط و پایین جامعه امریکا (Berman, 2008)، اصلاح نظام بهداشت و درمان⁽⁴⁾ را باید تلاشی برای پایان دادن به دوران محافظه‌کاری به‌معنای ریگان‌یسم در داخل امریکا تحلیل کنیم. به‌طوری‌که اواما برای تحقق موارد بالا در صدد بوده است که با انتخاب تیمی باتجربه در قالب افرادی چون لورنس سامرز¹ به‌عنوان مسئول شورای اقتصادی کاخ سفید، پل ولکر² رئیس مشاوران اقتصادی و انتخاب تیموتی جیتنر³ به‌عنوان وزیر خزانه‌داری امریکا اقدامات جدی را انجام دهد (Moens, 2010: 4). البته این نکته قابل توجه است که پایان سیاست‌های اعلام‌شده غیرقابل پیش‌بینی است و تحقق بدیل‌های مختلف به شرایط متحول روز و

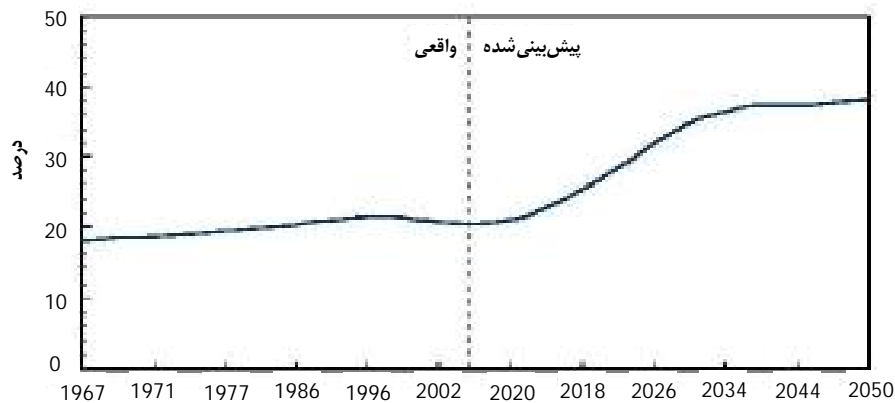
برنامه‌های اجرایی دولت اواما بستگی خواهد داشت؛ به طوری که بعد از گذشت بیش از یک سال از دوران ریاست جمهوری اواما، برنامه اصلاح نظام بهداشت و درمان که یکی از وعده‌های مهم انتخاباتی اواما بوده به یکی از پرچالش‌ترین محورهای سیاست داخلی این دولت تبدیل شده که موافقان و مخالفان خود را داشته است.

بحران اقتصادی، باعث از دست رفتن صدها هزار شغل در امریکا شده و این موضوع سبب برخورد محافظه‌کارانه مخالفان این طرح شده است. برخی تحلیل‌گران، بر این باورند که اواما با طرح این مسئله دوره ریاست جمهوری خود را با خطر جدی مواجه ساخته و چنانچه نتواند موضوع اصلاح نظام درمانی را به درستی مدیریت کند، مخالفان وی بهانه مناسبی برای فشار به او در چهار سال آینده پیدا خواهند کرد. همچنین از دیگر تبعات منفی طرح اصلاحات نظام درمانی برای اواما باید به افزایش بی‌اعتمادی مالی برخی شهروندان به کارآمدی سیستم دولتی در امریکا اشاره کرد. این موضوع که از دوره دوم دولت بوش شدت گرفته بود اینک به نقطه‌ای رسیده که به قول ویلیام گالستون، از مؤسسه بروکینگز، می‌تواند به بالاترین میزان در تاریخ امریکا برسد (امیر بیک، 1388)؛ لذا توانایی دولت اواما در اصلاح و موفقیت این برنامه، آزمون مهمی برای بالفعل کردن دیگر برنامه‌های داخلی این دولت خواهد بود.

این درحالی است که باید توجه نماییم که دولت اواما برای تحقق اصلاحات داخلی به‌ویژه اصلاح قانون خدمات درمانی علاوه بر بحران اقتصادی با یک چالش جدی روبه‌رو خواهد بود که ناشی از دگرگونی جمعیتی و تأثیر آن بر چشم‌انداز اقتصادی امریکا است. پس از پایان جنگ جهانی دوم، در مقایسه با شش کشور صنعتی دیگر، امریکا رشد سریع و بسیار بالاتر جمعیتی را بین سال‌های 1946 و 1965 تجربه کرد (Babylon Dictionary, 2003). امریکایی‌های متولدشده در این دوران به نسل به اصطلاح «انفجار جمعیت»¹ تعلق دارند. (برای اطلاعات بیشتر در مورد درصد سنی جمعیت بالای شصت و پنج سال امریکا از سال 1962 تا 2050 به نمودار

رجوع کنید.) این شرایط باعث شده از سال 2008 نخستین گروه از این نسل به سن بازنشستگی رسیده و نوع هزینه‌های دولتی تغییر پیدا کند؛ بنابراین دولت امریکا موظف به پرداخت هزینه‌های الزامی بیمه بازنشستگی، بیمه تأمین اجتماعی و مراقبت‌های پزشکی شده است، که نحوه اصلاح قانون خدمات درمانی را مشکل‌تر می‌کند؛⁽⁵⁾ به طوری که براساس پیش‌بینی مؤسسه بروکینز¹ سهم هزینه‌های دولت فدرال برای اجرای سه برنامه یادشده در بالا از تولید ناخالص داخلی از 8 درصد در سال مالی 2004 به 10 درصد در سال مالی 2015 افزایش یافته و به 13 درصد در سال مالی 2025 و 23 درصد در سال مالی 2075 افزایش خواهد یافت (Gale, 2004).

جمعیت 65 سال به بالای آمریکا به عنوان درصدی از جمعیت



Source: Congressional Budget Office, The Budget and Economic Outlook: Fiscal Year 2007.

بنابراین، همان‌طور که اشاره شد موفقیت دولت اوپاما در حل مشکلات داخلی، به‌ویژه در بعد اقتصادی، این فرصت را می‌تواند در اختیار این دولت قرار دهد که علاوه بر افزایش مشروعیت و استمرار حاکمیت خود برای چهار سال دیگر ریاست‌جمهوری، سیاست خارجی خود را با حمایت اکثریتی افکار عمومی امریکا پیش ببرد؛ لذا موفقیت در سیاست داخلی علاوه بر آنکه توانمندی این دولت در حل مشکلات بزرگ ملی را نشان می‌دهد توانایی تحت تأثیر قرار دادن



خط‌مشی‌های جدید این دولت در حوزه سیاست خارجی را داراست، عکس این سناریو نیز می‌تواند باعث تضعیف راهبردهای جدید دولت شود.

2. جهت‌گیری و رفتار سیاست خارجی اوباما

انتخاب اوباما و حمایت‌های مالی گسترده‌ای که از وی صورت گرفت، نشان داد که نخبگان اقتصادی امریکا «الزاماً» با وی به‌واسطه مواضع اقتصادی‌اش در حمایت از طبقات متوسط و پایین جامعه امریکا اختلاف ندارند (Przybyła, 2009)؛ دلیل این افراد، آن است که آنچه امریکا در سطح بین‌المللی و افکار عمومی جهان نیاز دارد، با هزینه کمتری می‌تواند در دوران اوباما به‌دست آید. به‌دنبال کاهش محبوبیت امریکا طی هشت سال گذشته، این کشور نیاز به تغییر چهره در دنیا داشته است و اوباما توانست این تغییر را بدون آنکه سیاستی اتخاذ کند، با ورود به کاخ سفید درحالی محقق سازد که احساسات فراوانی را نسبت به امریکا جذب کرده است. به‌عبارت دیگر تغییر «نسبی» چهره امریکا بدون تغییر سیاست، عملی شد. به‌طوری‌که براساس نظرسنجی مرکز «پیو»، از افکار عمومی برخی کشورهای جهان از 18 مه تا 16 ژوئن 2009، نشان داد که نگاه این کشورها نسبت به دولت اوباما کاملاً متفاوت از دولت بوش است؛ به‌طوری‌که آنها معتقدند امریکا در دوره اوباما این توانایی را دارد که اقدام‌های مثبتی را در امور جهانی انجام دهد. نتیجه برخی از نظرسنجی‌های این کشورها در این مورد شامل بریتانیا 86 درصد، آلمان 92 درصد، کانادا 88 درصد، هند 77 درصد و اسپانیا 72 درصد است (Pew, 2009). هرچند باید درنظر داشته باشیم که استمرار این وضعیت منوط به عملکرد واشینگتن در اتخاذ خط‌مشی‌های سیاست خارجی این کشور خواهد بود.

برخی از صاحب‌نظران، انتخاب اوباما را با حادثه 11 سپتامبر سال 2001 که هم دارای پیامدهای وضعی و هم پیامدهای ذهنی بوده مقایسه کردند. با این تفاوت که در آن زمان یک اشتباه تاریخی توسط دولت بوش رخ داد. به‌طوری‌که در آن برهه زمانی ایده‌نالیست‌ها بر سر قدرت بوده و آماده جنگ با دنیا بودند و سرخوش از پیروزی سریع بر افغانستان و عراق، اقدام به اتخاذ مواضع تند سیاسی علیه کشورهای مخالف هژمونی امریکا کرده و البته این رویداد را به‌خوبی مدیریت

نکردند. به عبارت دیگر بسیاری از کشورهای دنیا با امریکا احساس همدردی کردند اما دولت بوش از آن استفاده نکرد.⁽⁶⁾ درحالی که امروزه نخبگان و تیم اوباما دارای قدرت فکری و نیز پتانسیل جدی برای استفاده از این شرایط با هدف تغییر هستند. لذا به نظر می‌رسد به‌رغم اینکه ساختارها مهم هستند، تغییر دینامیک در جامعه امریکا به‌گونه‌ای است که در صورت بهره‌برداری موفقیت‌آمیز اوباما و تیم وی از شرایط، امکان پذیرش بیشتر امریکا توسط جامعه جهانی چندین برابر خواهد شد؛ زیرا آنچه فی‌نفسه دارای اهمیت است روح تغییر است. هرچند این یک عزیمت رادیکال نخواهد بود، ولی بحث مشارکت و تعهدات امریکا هم نسبت به شهروندان و هم کشورهای دیگر مهم است.

به نظر می‌رسد نکته مهمی که برای دولت اوباما دارای اهمیت جدی است آن است که امریکا امروزه دچار بحران جدی کارایی در داخل و خارج است؛ به طوری که مهم‌ترین سرمایه امریکا که «اعتبار» آن است در هر دو بعد ذکرشده تضعیف شده است (The Pew, 2008). لذا برای حل این بحران امریکا نیاز به راه‌حل، رهیافت جدید و تیم جدید دارد. اگر به تحلیل اظهارات کلیتون‌نیست‌ها و برخی از محافظه‌کاران میانه‌رو مانند کالین پاول در طول یک سال گذشته دقت کنیم، آنان معتقدند که نباید این فرصت را برای آشتی با دنیا از دست بدهیم. حال آیا اوباما می‌تواند امریکایی که هژمونی آن در حال افول است را بازسازی کند؟ پاسخ به این سؤال سخت است ولی اکثریت ناظران بین‌المللی جوابی نسبتاً مثبت برای آن دارند. کلیتون با کمک مشاوران خود توانست افول اقتصادی امریکا را در دهه 1990 جبران کند. به نظر می‌رسد اوباما نیز می‌تواند با بهره‌گیری از مشاوران دولت کلیتون و با استفاده از همراهی و پاسخ مثبت کشورهای جهان و ساختارهای اقتصادی دنیا و مجموعه این پتانسیل‌ها، افول قدرت خود را بهبود بخشد. اگر این اتفاق‌ها صورت پذیرد، با بازیگر جدیدی روبه‌رو خواهیم بود که دنیا همسویی مناسبی با آن خواهد داشت. زیرا این تیم جدید همانند دولت بوش خیلی ایدئالیست نبوده و اعتقاد ندارد که می‌تواند دنیا را تغییر دهد. هرچند که این تیم دارای درجه‌های خفیفی از ایدئالیسم است، ولی این صرفاً به‌واسطه آن است که اوباما دارای خصوصیتی از اراده‌گرایی است. به عبارت دیگر در دولت اوباما به‌رغم اعتقاد به

قدرت نرم و یا «قدرت هوشمند»، مفاهیمی مانند دموکراسی، حقوق بشر، اراده‌ای برای مهندسی اجتماعی و تغییر از درون در دیگر کشورها، همانند دولت گذشته تعقیب نمی‌شود. به طوری که در سفر هیلاری کلینتون به چین، دموکراسی و حقوق بشر مانند گذشته به عنوان یکی از محورهای مذاکره مطرح نشد و این امر ناشی از آن است که بسیاری از مشاوران و دستگاه سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما با رویکردی همکاری‌گرایانه به دنبال تغییر و تحول در سیاست بین‌الملل خواهند بود و به آنچه وزیر خارجه از لزوم وجود یک سیاست خارجی عمل‌گرایانه نام می‌برد، توجه کرده‌اند. البته آمریکا در این میان برای کسب قدرت رهبری این تحولات با تلفیق قدرت نرم و سخت و تنظیم روابط جدید با قدرت‌های بزرگ نیز اقدام خواهد کرد.

استراتژی 52 صفحه‌ای جدید امنیت ملی آمریکا در سال 2010، مصداق مهمی برای رسیدن به موارد فوق است. سندی که مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این کشور را شامل تروریسم، تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، بحران اقتصادی جهانی، تغییرات آب‌وهوایی، نحوه مقابله با کشورهای مخالف آمریکا، تهدیدهای ناشی از افراط‌گرایی و نیز جنایات سازمان‌یافته می‌داند (U.S. National Security Strategy, 2010). از یک سو تلفیق دو محور اقتصادی و همکاری‌های بین‌المللی و از سوی دیگر توجه به توانایی‌های نظامی آمریکا، نحوه اجرایی کردن این استراتژی را ترسیم می‌کند، درحالی که استراتژی جنگ علیه تروریسم دولت پیشین، دیگر در این سند کاربردی ندارد. محور نخست شامل موارد زیر است:

1. خودداری از یک‌جانبه‌گرایی در حل مسائل بین‌المللی؛
2. تأمین و استواری امنیت ملی آمریکا از طریق همکاری با متحدان آن و همچنین تأکید بر گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور مانند چین هند و روسیه؛
3. لزوم پیوند میان قدرت اقتصادی و نظامی؛
4. نظارت بر فراز و فرود جریان دموکراتیزاسیون در جوامع دیگر به جای سیاست دموکراسی‌سازی با حمله نظامی؛
5. مطرح شدن موضوع‌های جدید مانند تغییرهای اقلیمی، انرژی‌های پاک، فقر جهانی و آموزش و پرورش؛

6. توجه به سیاست‌های مهاجرتی برای جذب بهترین استعدادهاى دنیا؛

7. تبدیل خط‌مشی «جنگ پیشگیرانه» به «مناسبات و همکاری‌ها».

محور دوم با ضرورت محسوب کردن قدرت نظامی در صورت بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های دیپلماتیک، به‌عنوان آخرین گزینه پیش رو، برتری نظامی امریکا را به‌عنوان اساس دفاع ملی و تأمین امنیت جهانی، اصلی مهم تلقی می‌کند. ادغام این دو محور در این سند در واقع به‌منظور تقویت چشم‌انداز نقش رهبری جهانی پایدار امریکا در عرصه روابط بین‌الملل است؛ درحالی‌که بر نیاز وجود توازن نظامی با ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک تأکید می‌کند، حفظ برتری نظامی امریکا را برای انجام این مهم، ضروری می‌داند. در واقع تلفیق قدرت نرم و سخت از ویژگی‌های بارز دولت اوباما در سیاست خارجی خواهد بود که در این استراتژی به‌وضوح نمایان است.

به‌جز موارد مشهودی که در سیاست خارجی اوباما مورد اشاره قرار گرفت که شامل بین‌المللی‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، تکیه بر قدرت نرم، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی و دیپلماتیک و ابزارهای غیرخشونت‌آمیز است، حوزه‌های ذیل قابلیت تحلیل و توجه در سیاست خارجی جدید امریکا را خواهند داشت.

2-1. خاورمیانه

اهمیت و وضعیت بین‌المللی منطقه خاورمیانه همواره باعث شده این منطقه به‌عنوان یکی از پرچالش‌ترین حوزه‌های سیاست خارجی امریکا مطرح شود. به‌طوری‌که برخی از کارشناسان سیاسی معتقدند ارائه یک سیاست مشخص از سوی دولت اوباما - در وضعیتی که عرصه روابط بین‌الملل در حال انتقال به سمت شرایط جدید بوده - در قبال خاورمیانه که بیش از همیشه به دیگر نقاط جهان مرتبط است، به امری دشوار تبدیل شده است. با این وجود، محورهای اصلی سیاست خارجی دولت اوباما در این منطقه را می‌توان متأثر از چالش‌های پیشین منطقه‌ای از جمله صلح خاورمیانه، تضمین انتقال انرژی، ثبات در عراق، مسئله هسته‌ای ایران، ناآرامی‌ها در افغانستان و پاکستان، رقابت تسلیحاتی و تروریسم، دانست.

اوباما در دوران مبارزات انتخاباتی و قبل از آن، هیچ‌گاه در مورد خاورمیانه،

منسجم عمل نکرده است. اوباما و تیم وی به دلایل متعدد در این مسئله محتاط عمل کرده و تعارض و عدم ثبات در ادعاهای آنان وجود داشته است و استنباط بر این است که احتمالاً سند مشخصی در مورد ایران و صلح اعراب و اسرائیل، به دلیل مشکلاتی که دارند، منتشر نساژند. برخی به دلیل مسائل خود منطقه به ویژه رژیم اسرائیل که به عنوان مسئله‌ای مهم در منطقه است، معتقدند تیم اوباما در مورد ارائه سیاست رسمی مکتوب، محتاط خواهد بود. به هر حال، فشار گروه‌های ذی‌نفع و متعدد داخل امریکا در این زمینه بسیار زیاد است. هر چند ترسیم یک چهارچوب واحد و سیاست منسجم از سوی امریکا که متکی بر یک ایده محوری باشد، بسیار سخت و زود است، با این وجود می‌توان خطوط اصلی آن را استخراج و استنباط کرد.

دستگاه سیاست خارجی اوباما در منطقه خاورمیانه با سه موضوع محوری مواجه است:

1. روند صلح در خاورمیانه؛
2. عراق و ایران؛
3. پاکستان و افغانستان.

در بحث احیای روند صلح این اعتقاد در دولت امریکا وجود دارد که زیرساخت احیای روند صلح، با نشستی که در آنابولیس برگزار شد، آماده و مهیا است. در این روند، دو مسئله مهم وجود دارد، که مورد نخست فعال‌سازی سوریه و مذاکره با اسرائیل، و دوم چگونگی برقراری تعامل با نیروهایی مانند حماس و حزب‌الله است. در این روند، چالش اصلی برای دولت امریکا این است که چگونه می‌تواند ضمن پرهیز از امتیازدهی زیاد به گروه‌های به اصطلاح تندرو، این مسیر را با هزینه کمتری عملیاتی کند. در محور دوم یعنی موضوع عراق و ایران، با توجه به اینکه شیب اوضاع عراق رو به بهبود است، امریکا تلاش خواهد کرد با عبور از نظامی محوری در عراق، مناسبات خود را به سمت روابط استراتژیک درازمدت با این کشور هدایت کند و در مورد ایران نیز در کنار اعمال فشار و تهدید، خط تعامل را دنبال کند. مسئله پاکستان و افغانستان نیز از دیگر مقوله‌های محوری در سیاست خارجی دولت اوباما در خاورمیانه محسوب می‌شود. امریکا با توجه به پیچیده بودن

شرایط، در این دو کشور، بیشتر به سمت سیاست «کنترل و مهار»، پیش خواهد رفت تا ضمن مبارزه با تروریسم در این مناطق، از فروپاشی پاکستان جلوگیری کرده و ضریب امنیت سلاح‌های هسته‌ای را از جانب این کشور بالا ببرد. به‌طور کلی می‌توان گفت که از دید دولت اواما، تفاوت منطقه خاورمیانه در زمان بوش و اکنون در این است که در دوره بوش طرح زمین در برابر صلح مطرح بود، حال آنکه در دوره جدید علاوه بر این مفهوم، «بازسازی موازنه قدرت» نیز نقش کلیدی یافته است. در تمامی محورهای یادشده، ایران به‌نوعی در کانون تحولات، قرار دارد. امریکا در این مرحله در حال عبور از دورانی بسیار مبهم است و تاریخ به سمت یک سیاست جدید خواهد بود که بازسازی موازنه منطقه‌ای، از اهداف اصلی آن است (معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، 1388). در ذیل سعی می‌شود ابتدا پنج محور از موضوع‌های اصلی منطقه خاورمیانه را مورد بررسی قرار داده و سپس محورهای دیگر که دارای اهمیت راهبردی در سیاست خارجی اواما می‌باشد را به‌طور خلاصه تحلیل کنیم.

2-2. اعراب - اسرائیل

یکی از اولویت‌های مهم سیاست خارجی اواما، قضیه صلح اعراب - اسرائیل است که وی در تلاش است آن را در چهارچوب سیاست خاورمیانه‌ای عربی، تعریف کند. این سیاست با هدف حضور جدی‌تر در بخش عربی منطقه و انجام مذاکره با کشورهای عربی مخالف صلح از جمله سوریه، برنامه‌ریزی شده است. لذا با این توجه دولت اواما، برخلاف دولت بوش که این مسئله را به دو سال آخر ریاست‌جمهوری خود واگذار کرد، دستورکار رسیدگی به برنامه صلح را به‌صورت جدی پیگیری خواهد کرد. هرچند به نظر می‌رسد، مبهم‌ترین نقطه در سیاست خاورمیانه‌ای اواما مسئله اسرائیل بوده که آینده این برنامه صلح، به آن وابسته شده است. این ابهام ناشی از وجود دو دیدگاه متفاوت نسبت به این رژیم است که از یک سو طرف‌داران سنتی و لابی‌های قدرتمند یهودی بوده و از سوی دیگر، متأثر از تیم سیاست خارجی اواما می‌باشد، در حال پیگیری است؛ به‌طوری‌که از یک طرف از آنجاکه ماهیت تهدید رژیم اسرائیل به‌واسطه افزایش توان نظامی همسایگان و

به‌ویژه توان موشکی حزب‌الله تغییر کرده است، این دیدگاه معتقد است که تجهیز اسرائیل باید به‌شدت از سوی امریکا پیگیری شود، و امنیت این رژیم همچنان به‌عنوان یک اولویت استراتژیک باقی بماند (Ravid, 2009). تغییر نوع تهدید از دید این افراد بلاموضوع شدن خطر سنتی کشورهای عرب علیه امنیت رژیم اسرائیل و اولویت‌دار شدن ایران و نیروهای متعهد آن یعنی حزب‌الله و حماس است.

از سوی دیگر ارائه تصویر مطلوب از امریکا در جهان اسلام منوط به سیاست مناسبی است که در قبال اسرائیل در پیش گرفته خواهد شد و تیم اوباما به این واقعیت، واقف است. تاکنون امریکا همواره حمایت بی‌قید و شرطی را از اسرائیل به نمایش گذاشته است که شاید مهم‌ترین دلیل دشمنی اعراب با امریکا از همین‌جا نشئت گرفته باشد. شاید خیلی بعید به‌نظر برسد اگر گمان کنیم که با روی کار آمدن اوباما، حمایت از اسرائیل سلب خواهد شد، ولی بر خلاف گذشته که حمایت بی‌قید و شرط از این رژیم محور سیاست‌ها بود، تیم سیاست خارجی اوباما منافع این کشور را بر رژیم اسرائیل ترجیح می‌دهد. برآیند و تعامل این دو دیدگاه یا فائق شدن نظریات یکی از آنها در آینده سیاست خاورمیانه‌ای امریکا، دارای ابعاد گسترده‌ای است که به‌نظر می‌رسد دولت اوباما در تلاش برای ارزیابی پیامدهای احتمالی این تغییر است.

با توجه به اهمیت برنامه صلح اعراب و اسرائیل که به آن اشاره شد، پیام اخیر اوباما به رئیس دولت خودگردان فلسطین، *ابومازن*، مبنی بر آنکه امریکا سیاست خود را در قبال کسانی که روند مذاکرات را با مشکل مواجه کنند مورد تجدید نظر قرار خواهد داد، از تلاش وی برای ازسرگیری مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل در محور برنامه خاورمیانه‌ای عربی حکایت دارد.

3-2. افغانستان و پاکستان

تلاش دولت اوباما بر این بوده است که با تغییر استراتژی جنگ علیه ترور، نیروهای نظامی بیشتری را در افغانستان پیاده کند (BarakObama.com, 2008) و در این کشور ترکیبی از استفاده از زور و قدرت نظامی و دیپلماسی را با نیروهای طالبان را اتخاذ نماید. به‌طوری‌که در طول یک سال گذشته شاهد بازسازی اساسی رهیافت سیاست

خارجی اواما در منطقه خاورمیانه که حرکت از عراق به سوی افغانستان است، بوده ایم. از طرفی اواما با اعلام استراتژی خود در افغانستان، اقدام به اعزام سی هزار نیروی جدید و اختصاص بودجه 33/4 میلیارد دلاری کرده است و از طرف دیگر بر لزوم بهره‌گیری از ترکیب غیرنظامی برای مصالحه با طالبان و طرح‌هایی برای همکاری با پاکستان را مدنظر داشته است (Dreazen, 2010). به عبارت دیگر، دولت اواما در تلاش برای تقویت گرایش نرم‌افزاری در جنگ علیه تروریسم است. زیرا تیم جدید، بر این اعتقاد است که ترور را نمی‌توان صرفاً با قدرت نظامی پاسخ داد، لذا باید برای مقابله با آن، ابزارهای جدیدی را تعریف کنیم که این تغییر به‌نظر بنیادی‌ترین تفاوت دولت اواما با دولت بوش است که به‌طور روشن در استراتژی جدید امنیت ملی امریکا مورد تأکید قرار گرفته است. (هرچند این مهم، در افغانستان از طرفی به‌واسطهٔ پیش‌شرط‌های گروه طالبان⁽⁷⁾ برای دولت کرزای و همچنین عدم شناخت کافی از مسائل فرهنگی و قومیتی در این کشور، باعث شده است که این سیاست تاکنون صرفاً در شکل اعلامی توسط دولت اواما پیگیری شود) با این وجود، حکومت، براساس «ترس» که استراتژی اصلی دولت بوش بوده است، جای خود را به وفاق در داخل و مشارکت در خارج از طریق تلفیق قدرت نرم و سخت داده است. این موضوع، تبعات داخلی را در جامعه امریکا به‌همراه خواهد داشت که شامل بازسازی در بخش‌های گوناگون سیاست‌گذاری خواهد بود. در این مسیر، نیروهای گرایش به چپ همسو خواهند بود و نیروهای متمایل به راست مانعی در برابر تحقق آن خواهند شد. چنان‌که دیک چنی، معاون سابق رئیس‌جمهور امریکا، اواما را به‌واسطه اتخاذ سیاست‌های میانه‌روانه و ترس از تصمیم‌گیری قاطع و تهاجمی در مورد افغانستان مورد نکوهش قرار داد (Garance, 2010).

بازخورد سیاست‌های یک سال گذشته در افغانستان، دولت اواما را با این واقعیت که پیروزی در این جنگ بسیار مشکل است، مواجه کرده است. چالش‌های موجود را می‌توان به مواردی همچون:

1. طالبان، بخشی از حیات سیاسی افغانستان است که برآمده از مشروعیت حضور یک مجموعه از ارزش‌ها و نهادها در این کشور می‌باشد. تلاش امریکا در ایجاد نهادها و ارزش‌هایی که در تقابل کامل با بستر اجتماعی - تاریخی حیات‌بخش

سنت‌ها، ارزش‌ها، ساختارهای مطلوب نظر و منطبق طالبان قرار دارد. در چنین شرایطی اگرچه امریکا می‌تواند راه‌های شوسه، کارخانه‌های مجهز، مدارس و بیمارستان را در کوتاه‌مدت با تکیه بر قدرت نظامی، مستقر کند اما به‌نظر امکان چنین کاری در رابطه با بنیان نهادن ارزش‌های متناسب با این بخش از جامعه سیاسی افغانستان، میسر نیست (دهشیار، 1389)؛

2. تجربه تاریخی عملکرد اتحاد شوروی در افغانستان نشان می‌دهد که تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان بسیار پیچیده و بغرنج است و شکست آن می‌تواند منجر به هزینه‌های متعددی برای امریکا شود.⁽⁸⁾ بنابراین، حتی اگر سیاستمداران امریکایی بتوانند با طالبان به مصالحه و توافق برسند، نمی‌توانند دستاوردهای این توافق‌ها را در بلندمدت تضمین کنند؛

3. حمایت گسترده پشتون‌ها از طالبان، باعث ایجاد پایگاه اجتماعی قوی آنها در افغانستان شده است که رسیدن به تفاهم با این نیرو را در مذاکرات، مشکل‌تر نموده است؛

4. بدون همکاری کشورهای منطقه به‌ویژه همسایگان افغانستان، پایان جنگ و ایجاد صلح در این کشور ناممکن است. روندی که امروزه از همسویی مطلوبی برخوردار نیست؛

5. وابستگی اقتصاد افغانستان به کشورهای کمک‌دهنده آن می‌تواند منجر به وابستگی سیاسی شود؛

از این رو، موارد فوق از چالش‌های عمده دولت اوباما در پیشبرد استراتژی خود در افغانستان است که نیازمند اتخاذ سیاستی کلان برای پوشش دادن این محورها می‌باشد.

موقعیت ژئوپلیتیک و منحصر به فرد پاکستان در جنگ علیه تروریسم به دلیل همسایگی با افغانستان، وجود مدارس مذهبی متعدد که خاستگاه پرورش تفکرهای طالبان است، حضور و همکاری گروه‌های متعدد تروریستی پاکستانی با طالبان، استقرار طالبان و القاعده در مناطق قبایلی پاکستان و در نهایت اطلاعات محرمانه پاکستان از تحولات پشت پرده القاعده و طالبان (شفیعی، 1389: 145-144) از عوامل مرکزی جایگاه و اهمیت پاکستان در سیاست خارجی امریکا بعد از یازده

سپتامبر تاکنون بوده است. این درحالی است که پتانسیل‌های بالقوه پاکستان در جنگ با طالبان همواره مورد نظر سیاستمداران واشینگتن بوده است؛ اما به دلیل وجود پاره‌ای از مشکلات میان طرفین این ارتباط نتوانسته است به رابطه‌ای استراتژیک که عاری از سوءظن مقامات امریکایی به سیاستمداران پاکستان باشد، تبدیل شود.

باید در نظر داشته باشیم که ملاحظات عمده پاکستان در جنگ علیه طالبان و همکاری با امریکا ناشی از سه دیدگاه کلان بوده است (محمودی، دهشیار، 1389: 91-103):

1. نگرانی‌های اسلام‌آباد از نفوذ هند در افغانستان: افغانستان بعد از یازده سپتامبر نیازمند سرمایه‌گذاری‌های مالی گسترده‌ای است که از نظر اسلام‌آباد هند در صدد بوده از این طریق منافع خود را در این کشور تأمین کند. این منافع شامل این موارد می‌باشد، الف) دسترسی دهلی نو به منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی، ب) دسترسی به مسیر ترانزیت کالا از هند به آسیای میانه و ج) رهاسازی هند از حصار تنگ منطقه جنوب آسیا. در چنین شرایطی، هند علاوه بر اینکه خود را از مهار دو کشور پاکستان و چین رها می‌کند، باعث مهار پاکستان نیز خواهد شد.

2. مسئله کشمیر: بی‌تفاوتی امریکا در حمایت از پاکستان در مسئله کشمیر باعث شده است که این کشور به حمایت از طالبان و به تبع آن گروه‌های مبارز کشمیری مرتبط با القاعده ادامه دهد تا بتواند از این طریق حمایت واشینگتن را به نفع پاکستان به دست آورد.

3. اختلاف مرزی در مورد خط دیوراند میان پاکستان و افغانستان: به دنبال ترسیم خط مرزی دیوراند میان هند و افغانستان در سال 1893، تا استقلال هند در سال 1947 و تأسیس کشور پاکستان، قرار شد مناطق مسلمان‌نشین که چسبیده به خاک پاکستان است، ضمیمه این کشور شود، درحالی که افغانستان خواهان الحاق این مناطق به سرزمین خویش بوده است؛ بنابراین، مسئله خط دیوراند به عنوان چالشی بر روابط دو کشور افغانستان و پاکستان مطرح شده است. در چنین شرایطی، مقامات پاکستانی درصدد بوده‌اند از طریق حمایت از طالبان، سیاستمداران امریکایی را برای اقناع دولت افغانستان در به رسمیت شناختن این خط سوق دهند.

مواردی که مورد تحلیل قرار گرفت، از چالش‌های عمده دولت اوباما در پاکستان و افغانستان است که در چنین شرایطی به نظر می‌رسد عدم توجه به این ملاحظات باعث خواهد شد سیاست‌های اوباما با شکاف‌های عمده‌ای روبه‌رو شود که با وجود حمایت پاکستان در جنگ علیه طالبان، به‌عنوان متحدی واقعی در کنار این کشور قرار نگیرد و حمایت‌های مالی امریکا در کنار این چالش‌های عمده، تأثیرگذار نباشد و افغانستان به‌عنوان یک چالش عمده در سیاست خارجی امریکا باقی بماند.

در نهایت پاکستان و افغانستان به‌عنوان دو کشور همسایه با ایران، دو چالش جدی دولت اوباما خواهند بود که در هر دو مورد ایران به‌عنوان یک کشور صاحب نفوذ خواسته و یا ناخواسته در کانون آن قرار خواهد داشت. حتی اگر ادعای واهی برخی مقامات غربی دال بر کاهش نفوذ ایران در این دو حوزه را بپذیریم، تعریف نقش برجسته ایران و تعامل با بازیگران مختلف در این منطقه، دغدغه دولت اوباما خواهد بود و احتمالاً به‌طور جدی تلاش خواهد شد تا چهارچوب جدیدی در تعامل با ایران آزموده شود، هرچند این مهم به‌دلیل برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران تاکنون صورت نگرفته است. لذا در این مورد باید آمادگی لازم برای مقابله با تحولات مختلفی را داشته باشیم که به‌طور مستقیم منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

4-2. سیاست کنترل قیمت نفت

طی چهار دهه گذشته، بحث امنیت عبور نفت، جایگاه استراتژیکی در سیاست خارجی امریکا داشته است. به‌نظر می‌رسد با اندکی تفاوت، امروزه استراتژی کنترل قیمت نفت توسط تیم جدید اوباما پیگیری خواهد شد. زیرا اولاً به‌دلیل وابستگی بیش از حد اقتصاد امریکا به نفت جهان که در حدود 25 درصد مصرف روزانه تولید جهان است (Natural Resources Defense Council, 2009) و ثانیاً به‌واسطه سود فراوانی است که اقتصاد کشورهای تولیدکننده عمده نفت همانند ایران، روسیه و ونزوئلا از این خلال به‌دست می‌آورند و آنها را به بازیگرانی جدی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل می‌کند، این تغییر تدریجی، گرانیگاه قابل تأمل سیاست

انرژی است. در واقع از آنجا که کشورهای بزرگ تولیدکننده نفت جهان عمدتاً مخالف هژمونی امریکا در سیاست بین‌الملل هستند، دولت اوباما با آگاهی از وابستگی تولید ناخالص ملی این کشورها به قیمت نفت، قصد دارد این عامل را به‌عنوان ابزار غیرمستقیمی برای کنترل سیاست خارجی این کشورها مورد استفاده قرار دهد.

5-2. حمایت از حکومت‌های دیکتاتوری در منطقه خاورمیانه

با توجه به این اصل سیاسی که برای حفظ حاکمیت متغیر، «ثبات» دارای نقشی محوری خواهد بود، در سیاست خارجی امریکا این تفکر تعقیب خواهد شد که اگر امریکا بخواهد بر گلوگاه استراتژیک انرژی جهانی تسلط دائم داشته باشد، به‌جای پیگیری متصلبانه دموکراتیزه کردن منطقه خاورمیانه که می‌تواند منجر به بی‌ثباتی در این منطقه شود، بهتر است حمایت از حکومت‌های محافظه‌کار با درصد پایینی از اصلاحات سیاسی و اجتماعی همانند قبل از سال‌های 2000، تعقیب شود. دیدار باراک اوباما از عربستان سعودی در ژوئن سال 2009، می‌تواند در همین راستا معنا یابد (Wilson, 2009). زیرا همان‌طور که اشاره شد، این تیم جدید کمتر آرمان‌گرا بوده و منافع عینی را بر منافع ذهنی و ایدئولوژیک ترجیح می‌دهد.

6-2. محور بحران یا هلال بحران¹

«محور بحران»، شامل پنج کشور ترکیه، عراق، ایران، افغانستان و پاکستان⁽⁹⁾ است، که از آن به‌عنوان مرکز توجه سیاست‌های جدید امریکا نام برده می‌شود. با توجه به همسایگی کشورهای مذکور با ایران اسلامی که از موقعیت برجسته ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک برخوردار است، تمرکز سیاسی بیشتر امریکا در این محور، اتخاذ توجه به این حوزه و اتخاذ سیاستی مناسب را لازم می‌شمارد. به‌طوری‌که اکثر کارشناسان منطقه‌ای چنان‌که در گزارش جیمز بیکر نیز اشاره شده است، معتقدند حل بسیاری از چالش‌های عمده این محور به‌ویژه در پاکستان، افغانستان و عراق، بدون جلب کمک‌های دیپلماتیک ایران، به‌عنوان معضل امنیتی در سیاست خارجی

امریکا باقی خواهند ماند.

در این راستا برژینسکی معتقد است که سیاست خارجی دولت اوباما با سه چالش ژئوپلیتیکی عمده روبه‌رو است که شامل: صلح اعراب و اسرائیل، برنامه هسته‌ای ایران و مسئله افغانستان و پاکستان است (Brzezinski, 2010: 28). با توجه به تأثیرگذاری و نقش برجسته ایران در کشورهای سوریه، فلسطین و لبنان، بدون هیچ تردیدی، مهم‌ترین کشور در این محور، ایران است که علاوه بر ظرفیت‌های گسترده ژئوپلیتیکی خود وزنه‌ای مهم در ایجاد ترتیبات منطقه‌ای جدید در خلیج فارس و خاورمیانه را در اختیار دارد؛ لذا نحوه برخورد امریکا با ایران می‌تواند در آتیه دو مسئله دیگر تأثیرگذار باشد.

7-2. رابطه با قدرت‌های بزرگ

تنظیم روابط جدید با قدرت‌های بزرگی مانند روسیه، چین و اتحادیه اروپا پس از سال‌های پرتنش دولت بوش، اولویت دولت اوباما خواهد بود. بازتعریف روابط امریکا با قدرت‌های درحال‌ظهور - همان‌طور که در گزارش 2025 توسط شورای اطلاعات امریکا مورد تأکید قرار گرفت - و بازتعریف روابط امریکا با قدرت‌های درحال‌ظهور و اتحادیه اروپا در زمانی اتفاق می‌افتد که جهان با یک بحران جدی اقتصادی روبه‌رو است و این خود زمینه‌ای است برای سامان یافتن حوزه‌های مشترکی که همکاری بر آن اساس، شکل گیرد. کشورهای اروپایی در واقع منتظر چنین فرصتی برای ترمیم سیاست خارجی خود با آن‌سوی آتلانتیک بوده‌اند، لذا اوباما و تیمش درصدد تقویت این سناریو بوده‌اند که بتوانند ائتلاف جدیدی را با اتحادیه اروپا برای ایجاد یک رهیافت جدید به‌وجود آورند (European Parliament, 2009).⁽¹⁰⁾

این رهیافت جدید به‌نظر باعث ایجاد برداشت‌های متفاوتی در اتحادیه شده است؛ به‌طوری‌که در میان برخی از کشورهای اروپایی مانند فرانسه این سؤال مطرح شده است که ارزش استراتژیک اتحادیه اروپا در سیاست خارجی امریکا چگونه تعریف می‌شود؟ و اینکه جایگاه اتحادیه در روابط امریکا با روسیه چه میزان است؟ درحالی‌که اوباما در نشست سالانه سران اتحادیه اروپا با امریکا در اواخر مه 2010 شرکت نکرد (Larres, 2010) و همچنین دولت اوباما در یک سال گذشته درصدد بوده

است که با تصمیمات خود، خشم مسکو را کمتر برانگیزد که در این مورد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1. اوپاما در نامه فوریه 2009 خود به مدودف، به تصمیم امریکا بر عدم استقرار سپر دفاع موشکی در اروپا اشاره کرده است؛
2. اوپاما در نخستین سخنرانی سالانه خود در ژانویه 2009 از گسترش ناتو و همچنین عضویت گرجستان و اوکراین در این سازمان، حمایت نکرد؛
3. امریکا در این زمان از گسترش دموکراسی در روسیه حمایت نمی‌کند. به طوری که اوپاما در 1 آوریل 2010 بر نیاز تسامح در برخورد با دیدگاه‌های فکری متفاوت تأکید کرد.

4. اوپاما از نگرانی خود در مورد قطع احتمالی گاز روسیه به اروپا و همچنین تهدید موشکی روسیه که در سال 2007 صورت گرفت، ابراز نگرانی نکرده است؛ مقامات ارشد امریکایی کمیته اروپا - روسیه در پاسخ به این نگرانی‌ها معتقدند، این مطلب درست است که روسیه نقشی مهم در برنامه‌ریزی سیاست اروپایی اوپاما پیدا کرده است به طوری که یکی از اولویت‌های سیاست‌گذاری اوپاما در قبال اروپا از طریق همکاری مشترک با روسیه با ابزار کاهش تسلیحات هسته‌ای و همکاری نزدیک در حوزه موضوعات مهم جهانی مانند برنامه هسته‌ای ایران پیگیری می‌شود؛ اما تداوم این موضع اولاً، منوط به نحوه پاسخ‌گویی و همکاری روسیه در قبال موضوع‌های ذکر شده بوده است و در صورت عدم همکاری این کشور، موضع اوپاما نسبت به روسیه می‌تواند از دوره بوش نیز شدیدتر شود؛ از سوی دیگر مدنظر قرار دادن دو چالش ذیل جدی است: (1) از یک سو منافع روسیه در این رویکرد بیشتر تأمین می‌شود که در این صورت باید تعهدات روسیه به امریکا نیز افزایش یابد، (2) از سوی دیگر، رویارویی روسیه و امریکا در گسترش نفوذ در اروپای شرقی همچنان در این دوره محتمل خواهد بود (Valasek, 2010).

می‌توان نگرانی‌های عمده اتحادیه اروپا با امریکا را در سه محور ذیل مورد تحلیل و بررسی قرار داد. نگاه جدید دولت اوپاما نسبت به این محورها نشان از نگاه عمل‌گرایانه این دولت در اتخاذ استراتژی مناسب در قبال این موضوعات و بالطبع اتحادیه اروپا دارد.

1. گسترش ناتو و عضویت گرجستان: سیاست عمل‌گرایانه دولت اوپاما باعث درک دقیق‌تر نسبت به این موضوع شده است. عضویت در ناتو دارای پیش‌شرط‌های اولیه‌ای است که کشورهای داوطلب عضویت باید دارای آن باشند. در مورد گرجستان جنگ آبخازیا و اوستیای جنوبی و بی‌ثباتی سیاسی در این کشور امکان این مهم را امروزه میسر نمی‌کند؛

2. اوکراین: وجود نزاع‌های دائمی میان نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور که ناشی از نگاه‌های متفاوت راهبردی در مدیریت کشور و به‌ویژه رویکرد به روسیه و غرب است، این کشور را نیز از پیش‌شرط‌های عضویت در این سازمان دور کرده است. (در مورد سیاست گسترش ناتو به سوی شرق، همواره میان کشورهای اتحادیه دیدگاه مشترکی وجود نداشته است. به‌طوری‌که آلمان و فرانسه از مخالفان جدی این سیاست بوده‌اند که در این مورد خاص از سیاست اوپاما حمایت می‌کنند)؛

3. ترویج دموکراسی: تیم اوپاما متقاعد شده است که سیاست‌های هشت سال گذشته در زمینه گسترش دموکراسی یکی از منفورترین و البته ناکارآمدترین سیاست‌های دولت بوش است؛ به‌طوری‌که حمله و اشغال عراق با بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی و دموکراتیزه کردن این کشور دیگر توان الگوبرداری در کشوری دیگر را ندارد؛ بنابراین دولت اوپاما اشتیاق کمتری برای ادامه این سیاست در رأس اولویت‌های سیاست خارجی خود ابراز داشته است که در سند امنیت ملی امریکا از جایگزینی این سیاست با عنوان نظارت بر فراز و فرود جریان دموکراتیزاسیون در جوامع دیگر به‌جای سیاست دموکراسی‌سازی با حمله نظامی، اشاره کرده است. به‌طوری‌که هیلاری کلینتون در دیدار سال گذشته خود در چین، اظهار داشت که اجازه نمی‌دهد دموکراسی دارای نقشی مساوی با دیگر ابزارهای فشار سیاست خارجی باشد؛ لذا می‌توان از جایگزینی اصول اخلاقی مانند دستور بسته شدن زندان گوانتانامو و تصمیم برای برنامه خلع سلاح هسته‌ای به‌عنوان اهدافی روشن برای جلا دادن به اعتبار از دست‌رفته امریکا به‌عنوان کشوری که در مدیریت جهان مسئولیت‌پذیر است، اشاره کنیم. هرچند کسب مشروعیت برای چنین اقداماتی در سطح افکار عمومی جهان نیازمند سال‌ها تلاش است که با گذشت بیش از یک سال از روی کار آمدن دولت اوپاما، برخی از کشورهای دنیا

مانند روسیه به حُسن این سیاست‌ها با تردید می‌نگرند؛

4. سپر دفاع موشکی: طی دورهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری سال 2008، اوباما همواره نسبت به ظرفیت‌های تکنیکی و مقاصد سیاسی این برنامه سوءظن داشت. رونالد ریگان دفاع موشکی موسوم به جنگ ستارگان را به بخش مهمی از برنامه ستادهای انتخاباتی خود تبدیل کرد، هرچند این سیستم در بسیاری از آزمایش‌ها با شکست روبه‌رو شد؛ طی سال‌ها بیل کلینتون اصرار زیادی بر عملیاتی کردن دو سامانهٔ موشکی در آلاسکا و کالیفرنیا برای لزوم بازدارندگی در برابر تهدیدات موشکی علیه امریکا داشت و بوش بر استقرار این سامانه در لهستان و چک پافشاری کرده است. از نظر اوباما پیگیری و استقرار سایت موشکی در اروپا از نظر تکنولوژیک شانس کمتری برای موفقیت دارد. زیرا پیشرفت در صنایع موشکی، علاوه بر اینکه امکان ردگیری آنها را با مشکل روبه‌رو خواهد کرد، از سوی دیگر ادامه بحران اقتصادی، توجیه مالی این برنامه را برای پرداخت‌کنندگان مالیات با مشکل روبه‌رو می‌کند (Valasek, 2010). هرچند باید اذعان نماییم که با توجه به سند موضع بازنگری هسته‌ای امریکا، در این مورد اخیر، اصلاحاتی مبنی بر لزوم استفاده از سیستم دفاع موشکی به‌واسطهٔ کاهش نقش استفاده از تسلیحات هسته‌ای امریکا در برابر کشورهای فاقد این‌گونه سلاح تصویب شده است، که در محور هشتم این بخش، تحت عنوان راهبرد جدید هسته‌ای امریکا تحلیل خواهد شد.

لذا نگرانی برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپا نسبت به جایگاه این اتحادیه در برنامه‌ریزی استراتژی سیاست خارجی امریکا، می‌تواند ناشی از رویکرد عمل‌گرایانه دولت اوباما در نحوهٔ ارزیابی و تصمیم‌گیری در این عرصه باشد که نمی‌توان آن را کاهش وزن سیاسی اتحادیه اروپا قلمداد کرد.

از پایان جنگ سرد تاکنون همواره قدرت‌های بزرگ در صدد بوده‌اند که بتوانند از طریق موازنهٔ قدرت، سیاست‌های یک‌جانبهٔ دولت‌های امریکایی را خنثی کنند. به‌طوری‌که رابرت پیپ¹ معتقد است کشورهای فرانسه، آلمان، روسیه، چین و ژاپن

و دیگر کشورهای مهم منطقه‌ای، در تلاش بوده‌اند از طریق تدابیر توازن‌بخشی نرم، که اموری هستند که برتری نظامی امریکا را به‌طور مستقیم به چالش نمی‌کشد بلکه از ابزارهای غیرنظامی برای به تأخیر انداختن، خنثی کردن و تضعیف سیاست‌های نظامی یک‌جانبه و تهاجمی امریکا، استفاده کنند (شوری، 1388: 230). نکته ظریفی در این نوع ادبیات وجود دارد و این است که این سیاست‌ها زمانی توسط این کشورها اتخاذ شده است که سیاستمداران امریکایی علاقه‌مند به مشارکت کشورهای متحد خود در مدیریت موضوع‌های مهم جهانی نبوده‌اند. ولی همان‌طور که اشاره شد، پیگیری سیاست چندجانبه و ائتلافی جدید از کشورهای متحد امریکا، استراتژی‌ای است که توسط دولت اوپاما تعقیب خواهد شد.⁽¹¹⁾ همان‌طور که سیاست‌های محدود چندجانبه‌گرایی دور نخست و دوم بوش که به تلاش کالین پاول و کاندولیزا رایس پیگیری شد، با استقبال کشورهای اروپایی روبه‌رو گردید، در این زمان می‌تواند به شکلی کامل‌تر مطرح شود.⁽¹²⁾ بنابراین، به نظر می‌رسد دولت اوپاما می‌تواند استعداد خود را در استفاده از ابزار سخت‌افزاری و نرم‌افزاری قدرت به‌نحوی به‌کار گیرد تا تلفیقی از دو مؤلفه مذکور را در سیاست خارجی امریکا اجرایی کند و مورد مقبول اکثر کشورهای جهان باشد.⁽¹³⁾

8-2. دیپلماسی اقتصادی

یکی از ابزارهای قدرتمند سیاست خارجی اوپاما، استفاده از دیپلماسی اقتصادی خواهد بود که بدون شک دولت اوپاما بهتر و بیشتر از دولت بوش از این ابزار، استفاده خواهد کرد. از آنجاکه بیشترین تحریم‌های اقتصادی ایران در زمان دموکرات‌ها و به‌ویژه دولت کلینتون تصویب شده است (Purdum, 1995)، توجه به این مطلب ضروری است که تمرکز بیشتر دموکرات‌ها بر بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی، می‌تواند برای ایجاد تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران با صرف سرمایه سیاسی کمتر به‌دست آید.⁽¹⁴⁾ البته باید در نظر داشته باشیم که در این حوزه، ویژگی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جمهوری اسلامی ایران به‌همراه تجربیات مدیریت تحریم در سال‌های گذشته، می‌تواند توان دیپلماسی اقتصادی امریکا را در برابر ایران سست و کند کند.

9-2. راهبرد هسته‌ای جدید امریکا

راهبرد هسته‌ای سال 2010 امریکا منطبق با مجموعه‌ای از سیاست‌های راهبردی گذشته این کشور مانند پیمان استارت، نشست امنیتی هسته‌ای و بازنگری در NPT است که در قالب سند جدید «بازنگری در موضع هسته‌ای امریکا» تصویب شده است (Nuclear Posture Review Report, 2010). این بسته گزارشی 72 صفحه‌ای است که کاری مشترک از وزارت دفاع، وزارت امور خارجه، وزارت انرژی و شورای امنیت ملی، می‌باشد. مهم‌ترین محورهای این برنامه که قابلیت توجه دارد شامل موارد زیر است:

1. کارویژه اصلی سلاح‌های هسته‌ای بعد از دستیابی شوروی در سال 1949 در روابط بین‌الملل، ویژگی بازدارندگی آن بوده است. در این سند نیز بر بازدارندگی آن اشاره شده است به طوری که تسلیحات هسته‌ای امریکا می‌تواند تا زمانی که دیگر کشورها دارای سلاح هسته‌ای هستند و یا تهدید هسته‌ای شدن آنها وجود داشته باشد، استفاده شود. هرچند این سند بیان می‌دارد که از سلاح هسته‌ای علیه کشورهایی که از معاهده منع گسترش سلاح پیروی می‌کنند، استفاده نخواهد کرد؛ اما از آنجاکه این سند با توجیه ایجاد امنیت جهانی تنظیم شده است خود مانعی جدی در برنامه اصلی آن که رسیدن به خلع سلاح هسته‌ای می‌باشد، شده است، و آن حفظ و به‌کارگیری این تسلیحات حتی در مورد کشوری چون ایران است که پایبند به معاهده NPT می‌باشد.

2. امکان استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در برابر سلاح‌های شیمیایی و متعارف است. طبق صفحه 16 این سند، در صورتی که «پتانسیل فاجعه»¹ و «انقلاب در علوم زیستی» به وجود آید، امریکا این حق را برای خود مسلم می‌داند که از سلاح‌های هسته‌ای در مقابل تهدیدات سلاح‌های بیولوژیک که علیه امریکا و متحدان آن به کار می‌رود، استفاده کند. این مورد، می‌تواند توجیه مناسبی برای اقدامات خصمانه امریکا برای محور تهدید، نشان دادن کشورهای مخالف هژمونی امریکا باشد. همان‌طور که در زمان صدام، توجیه مناسبی برای اشغال این کشور شد.

3. از آنجاکه امکان وقوع جنگ هسته‌ای میان قدرت‌های بزرگ کاهش یافته است، روسیه و چین دیگر تهدید فوری برای امریکا نبوده و تهدیدات جدیدی به نام تروریسم هسته‌ای و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای مطرح می‌شود (Hoffman, 2010) که باعث خواهد شد با توجه به وجود تهدید گروه‌های تروریستی و کشورهای غیردوست، بازدارندگی از سطح جهانی به سطوح منطقه‌ای و زیرمنطقه‌ای با شناسایی تهدیدهای جدید و ترسیم محیط‌های امنیتی، کاهش یابد.

4. تعریف تروریسم هسته‌ای در استراتژی جدید هسته‌ای امریکا امکان تفسیرگرایی جدید از مقوله امنیت و تهدید جهانی را علیه کشورهایی که درصد استفاده صلح‌آمیز از فناوری هسته‌ای هستند، برای واشینگتن فراهم می‌کند.

5. در صفحه دوم این سند، مهم‌ترین تهدید جهانی، تروریسم هسته‌ای معرفی شده است. اگر در دکترین امنیتی بوش پسر، جنگ علیه ترور به‌عنوان دال مرکزی این ادبیات مورد استفاده قرار می‌گرفت، تروریسم هسته‌ای واژه‌ای است که در تمرکز و ساخت استراتژی امریکا با تکیه بر تهدیدات نامتقارنی که از سوی گروه‌های فراملی و فراملی می‌شود، استفاده می‌شود. ارتباط معنایی میان مفهوم «تروریسم هسته‌ای» با مفهوم «امنیت به‌هم‌پیوسته» در جهان، سیاست هوشمندانه‌ای است که قصد مفهوم‌سازی این هدف را دارد که امنیت امریکا به امنیت جهان و برعکس امنیت جهان به امنیت امریکا متصل شده است (برزگر، 1388). امریکا به‌عنوان رهبر مبارزه با مهم‌ترین تهدید جهانی، یعنی تروریسم هسته‌ای در راستای عدم دستیابی تروریست‌ها به سلاح هسته‌ای تلاش می‌کند که بدین ترتیب، امریکا برای اقدامات آتی خود، مشروعیت جهانی ایجاد می‌کند. در این راستا، می‌توان به تلاش‌های اخیر امریکا در استقرار تجهیزات دفاع موشکی پاتریوت در کشورهای کویت، قطر، امارات و بحرین و همچنین برنامه تثبیت سامانه دفاع موشکی جدید امریکا در خاورمیانه، اشاره کرد. این برنامه شامل نصب رادار بسیار پیشرفته در یکی از کشورهای جنوب خلیج فارس است که باید با رادار «اکس - باند» رژیم صهیونیستی که در سال 2008 با همکاری امریکا نصب شده است، هماهنگ شود (عصر ایران، 1389).

6. یکی از موارد مهمی که در سند بازنگری در موضع هسته‌ای امریکا اشاره

شده است، ضرورت توجیه استفاده از سیستم دفاع موشکی در زمانی که امریکا قصد استفاده از سلاح‌های هسته‌ای علیه حملات غیرهسته‌ای را ندارد، است. (هرچند با قید شروطی امکان استفاده از سلاح هسته‌ای در این وضعیت وجود دارد) این درحالی است که تیم اوباما همواره به انتقادهای گسترده از دول گذشته امریکا برای صرف هزینه‌های هنگفت سیستم‌های موشکی در سراسر دنیا پرداخته است.

واشینگتن معتقد است، پیمان استارت جدید منجر به کاهش بمب‌های هسته‌ای شده و NPR نقش استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را محدود به تهدیدات هسته‌ای کرده است؛ لذا تنها حلقه گمشده این شکاف در مورد سلاح‌های کشتار جمعی مانند سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی است که پیگیری و تقویت برنامه سیستم دفاع موشکی را ضروری می‌سازد. سیستمی که به‌نظر متخصصان نظامی و سیاسی، توانایی تهاجمی شدن را داراست؛ لذا تلاش برای استفاده از توجیه‌های مناسب همچون امنیت، امنیت جهانی و تروریسم هسته‌ای، این امکان را برای امریکا به‌وجود آورده است که سیاست‌هایی که در گذشته طرح آن با مخالف‌های گسترده روبه‌رو می‌شد را بتواند در این قالب در شکلی نرم اما با نیاتی به‌مراتب تندتر از گذشته به مرحله اجرا بگذارد، که همان توانایی تلفیق قدرت نرم و سخت در سیاست خارجی است.

10-2. توجه ویژه به موضوع ایران

فضای سیاسی واشینگتن نسبت به جمهوری اسلامی ایران در سال نخست دولت اوباما متأثر از دو دیدگاه متفاوت است که از طیف تقابل تا مذاکره را دربر می‌گیرد. در یک‌سو، دیدگاه نومحافظه‌کاران است که خواهان ادامه سیاست وضع موجود بوده و تقابل دو کشور را در ادامه سیاست‌های تحریم و فشارهای بیشتر در دستورکار خود قرار داده بودند؛ این دسته از سیاستمداران امریکایی همچون دیک چنی و جان بولتون که عمدتاً در دولت بوش حضور داشته‌اند، معتقدند شانسی برای کاهش تنش‌ها با ایران وجود ندارد و سعی کرده‌اند از طریق فرافکنی و امنیتی شدن مسئله ایران، روند ادامه تخریب چهره ایران را ادامه دهند و سیاست مذاکره با این کشور را سیاستی بی‌حاصل که پاسخی از سوی ایران دریافت نخواهد کرد، تحلیل کنند. از

سوی دیگر، دیدگاه مقابل که متأثر از تیم جدید اوباما قرار داشت که سعی داشتند با بهره‌گیری از شعار تغییرات، تعدیل‌هایی را در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کنند. با توجه به اظهارات متعدد اوباما که یکی از موضوع‌های جدی سال نخست ریاست جمهوری خود را مسئله ایران و نحوه تعامل با این کشور می‌دانست (LaFranchi, 2009)، که این امر ناشی از اهمیت جایگاه ایران در برنامه‌ریزی استراتژی امنیت ملی امریکاست، چند مورد ذیل با توجه به تحلیل سیاست‌های یک سال گذشته دولت اوباما همانند تلاش برای اعمال دور جدید تحریم‌ها علیه ایران، استراتژی جدید امنیت ملی و راهبرد جدید هسته‌ای آمریکا قابل توجه است:

1. سیاستمداران تندرو و میانه‌رو آمریکا از نقش و جایگاه مهم ایران در منطقه خاورمیانه مطلع هستند و با توجه به معضلات گسترده‌ای که آمریکا در منطقه درگیر آن است علاقه‌مند به استفاده از نقش محوری ایران در منطقه هستند؛ لذا این مهم نمی‌تواند عملیاتی شود مگر آنکه واشینگتن ادبیات به‌کارگرفته‌شده در مورد تهدیدمحور نشان دادن و امنیتی شدن ایران را تغییر دهد. برای نخستین گام، به رسمیت شناختن منافع ملی و فوری ایران در منطقه، امری ضروری است.

2. تا زمانی که سیاست خارجی آمریکا به‌طور عملی در مورد ایران تغییر پیدا نکرده است همان‌طور که رهبر معظم انقلاب اشاره فرمودند: «تغییر، نباید لفاظی و با نیت ناسالم باشد و اگر می‌خواهید ضمن حفظ همان اهداف قبلی، فقط سیاست‌ها و تاکتیک‌ها را عوض کنید این یک خدعه است نه تغییر و اگر تغییر واقعی مورد نظر شماست باید در عمل مشاهده شود» (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، 1388)، نباید مذاکره از خواست آمریکا به خواست ایران تبدیل شود، که در چنین شرایطی سیاستمداران امریکایی شروع هر نوع مذاکره را منوط به انجام پیش شرط‌هایی از سوی ایران بدانند؛ به‌طوری‌که از زمان قطع روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا همواره این دولت ایران بوده که به دولت آمریکا اظهار می‌داشت تا زمانی که دارایی‌های متوقف‌شده ایران در آمریکا آزاد نشود، مذاکره نخواهد کرد.

3. در مبحث «مذاکرات واحدهای ملی» در علم روابط بین‌الملل طرح مسئله‌ای وجود دارد که معتقد است با آغاز روابط سیاسی میان دو یا چند کشور و بالطبع ایجاد تعهدات جدید این کشورها به یکدیگر، واحدهای ملی دیگر را تحت تأثیر

قرار می‌دهد، که از این بحث تحت عنوان کشور ثالث¹ نام برده می‌شود. در این مورد خاص احتمال شروع مذاکرات میان ایران و امریکا باعث طرح موضوعاتی در کشورهای عرب مخالف هژمونی ایران در منطقه، رژیم اسرائیل، لابی‌های یهودی در امریکا و حتی روسیه شده است (Buel, 2009). این کشورها به طرح این سؤال پرداخته‌اند که آیا با احتمال شروع مذاکرات میان ایران و امریکا و کاهش تنش‌ها در مناسبات دو کشور، موقعیت آنها در منطقه دچار تنزل و چالش نخواهد شد؟ به نظر می‌رسد نگاه به جراید این کشورها بعد از انتخاب اوباما به‌عنوان چهل و چهارمین رئیس‌جمهور امریکا به‌وضوح نشان‌دهنده این روند در سیاست خارجی آنهاست. به‌طوری‌که برخی از کارشناسان سیاسی این کشورها معتقدند با کاهش تنش در روابط ایران و امریکا، موقعیت منطقه‌ای ایران بهبود یافته و موقعیت منطقه‌ای رقبای آن تضعیف خواهد شد. لذا در ارتباط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و امریکا بنا به اهمیت استراتژیک جهانی آن، کشورهای متعددی ذی‌نفع هستند که شناسایی این موارد برای داشتن نگاهی راهبردی ضروری است.

4. درنهایت، سیاست خارجی امریکا در حال تغییر است ولی «الزاماً» این تغییر نمی‌تواند به نفع ایران باشد چنان‌که در سند موضع‌بازنگری هسته‌ای امریکا این مورد به‌طور اخص نشان داده شده است. لذا در راستای این عبارت استراتژیک که «امیدوار به کسب بهترین سناریو باش، لیکن برای بدترین سناریو برنامه‌ریزی کن» توجه خاص به رویکردهای جدید دولت اوباما در سیاست بین‌الملل از سوی دستگاه دیپلماسی ایران برای کاهش تهدیدات علیه منافع ملی کشورمان لازم است.

نتیجه‌گیری

توجه بیش از حد به ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورها، تحلیل‌گران را از نقش برجسته کارگزاران، در اتخاذ تصمیمات و اجرای سیاست‌ها دور خواهد کرد. لذا رابطه ساختار و کارگزار روندی دوسویه است که می‌تواند به تقویت ساختار یا تعدیل آن منجر شود. پس باید اذعان داریم که ساختارها نقش کارگزاران را محدود و نه حذف می‌کنند و همچنین اتخاذ استراتژی‌ها توسط کارگزاران



می‌تواند ساختارها را تعدیل کند. با پیش‌فرض قرار دادن این گزاره، در این مقاله سعی شد با توجه به فضای به‌وجودآمده، شعار تغییر در امریکا را تحلیل کنیم که همانند اکثر وقایع اجتماعی، این روند می‌تواند با توجه به نقش دولت اوباما که اکثراً ترکیبی از مشاوران دولت کلینتون بوده و خواهان تعدیل و تغییر در سیاست خارجی یک‌جانبه دولت بوش هستند، در برخی از حوزه‌ها که مورد اشاره قرار گرفت، تعدیل‌هایی صورت پذیرد. هرچند این تغییر را نباید به‌معنای حرکتی رادیکال بدانیم، بلکه باید توجه داشته باشیم که به‌دنبال بحران اقتصادی اخیر امریکا و ناکارآمدی و ناتوانی دولت بوش در مدیریت حل آن، شکست سنگینی بر ارزش‌های نئولیبرال (ریگان‌یسم) وارد شده است؛ لذا پیروزی اوباما که با شعارهای اقتصادی معتدل‌تر و متمایل به چپی مانند افزایش مالیات طبقات ثروتمند و بالطبع کاهش مالیات طبقات متوسط و پایین جامعه امریکا و اصلاح بیمه خدمات درمانی همراه بوده است را باید تلاشی برای پایان دادن به دوران محافظه‌کاری به‌معنای ریگان‌یسم در داخل امریکا تحلیل کنیم. همچنین شکست سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه بوش و عدم موفقیت در جنگ افغانستان و عراق، منجر به افول آموزه‌های نومحافظه‌کاری در خارج از امریکا تلقی کنیم⁽¹⁵⁾ که همان‌طور که در استراتژی جدید امنیت ملی امریکا مورد اشاره قرار گرفت، دیگر جنبه عملیاتی و کاربردی نخواهد داشت.

البته این نکته قابل توجه است که پایان سیاست‌های اعلام‌شده غیرقابل پیش‌بینی است و تحقق بدیل‌های مختلف به شرایط متحول روز و برنامه‌های اجرایی دولت اوباما بستگی خواهد داشت. ولی آنچه فعلاً مشاهده می‌شود تمایل اکثر مشاوران و مخاطبان اوباما به این مهم است که مهری پررنگ بر پایان دوران ریگان‌یسم در داخل و نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی امریکا بزنند.

لذا اگر بتوانیم سیاست خارجی امریکا را به یک ناو بزرگ تشبیه کنیم درجه پایینی از تغییر می‌تواند منجر به تغییر درجه‌ای ملموس شود. لذا به‌نظر برخی کارشناسان، شعار تغییر می‌تواند تبدیل به فرصتی برای کسب منافع ملی بازیگران سیاست بین‌الملل برای تقویت سیاست چانه‌زنی‌شان با امریکا شود. به‌طوری‌که برخی از این کشورها همانند چین و روسیه⁽¹⁶⁾ در تلاش برای تعریف مجدد از

روابط خود با امریکا در راستای کسب منافع ملی کشور متبوع‌شان بوده‌اند. در مورد ایران همان‌طور که گفته شد، سیاست خارجی امریکا در حال تغییر است ولی «الزاماً» این تغییر نمی‌تواند به نفع کشورمان باشد و این به واسطه عمق خصومت بخشی از ساختار امریکاست که به‌طور روشن‌تر در گروه فکری نومحافظه‌کاران وجود دارد که دارای سنخیتی ماهیتی و هویتی علیه منافع ملی ایران است، باعث تداوم بی‌اعتبادی ایران نسبت به واشینگتن شده است. لذا درحالی‌که سیاستمداران امریکایی علاقه خود را به مذاکره با ایران بیان می‌دارند، پیگیری سیاست‌هایی که در تلاش برای تهدیدمحور نشان دادن ایران به دنبال امنیتی شدن و منزوی کردن آن است، نمی‌تواند قدم‌های کوچک راهبردی دولت او‌باما را منجر به گشایشی استراتژیک کند. ^{۱۱}

پی‌نوشت‌ها

1. در امریکا اکثر گروه‌های اقلیتی از دموکرات‌ها حمایت می‌کنند. به طوری که 96 درصد سیاه‌پوستان امریکایی به دلیل وجود تبعیض‌های نژادی و مواضع مثبت اجتماعی اوپاما به وی رأی دادند.
2. با توجه به کسب اکثریت کرسی‌های سنا و کنگره توسط اعضای حزب دموکرات احتمال عملیاتی شدن پاره‌ای از تغییرات در تصمیمات سیاسی آینده امریکا بیشتر شده است.
3. نظریه نئولیبرال که بازگشتی به اقتصاد لیبرال کلاسیک قرن 19 است از سوی ریگان و تاچرپس از شکست سیاست دولت رفاه که منجر به کاهش بهره‌وری و ناکارآمدی اقتصاد آزاد، برای افزایش بهره‌وری و تشویق بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری و افزایش تولید ثروت، حذف محدودیت‌های قانونی و به‌ویژه مالیاتی اجتناب‌ناپذیر بوده است، به طوری که موج خصوصی‌سازی در اقتصاد جهان از دهه 1980 در این راستا معنا می‌یابد. به تبع این تحول به‌طور نسبی منافع و فرصت‌های بیشتری را برای طبقات متوسط به بالا ایجاد می‌کند.
4. در مورد اصلاحات نظام بهداشت و درمان، دو تفکر خاص در امریکا وجود دارد که یکی طرف‌دار نظام سلامت کاملاً دولتی با بالا بردن مالیات بر شهروندان و دیگری خواهان قطع کامل دخالت‌های دولتی و بازگذاشتن دست شرکت‌های خصوصی بیمه در زمینه سیاست‌گذاری و پیشبرد آن در زمینه بهداشت و درمان است. اوپاما و معاون وی، بایدن معتقدند هر دو راه فوق افراطی هستند. اوپاما قصد دارد شرکت‌های بیمه خصوصی را نسبت به دولت پاسخ‌گو سازد. به طوری که در برنامه این دولت قوانین بیمه درمانی باید هم در خدمت مردم و هم رونق کسب‌وکار باشند و تنها منافع شرکت‌های بیمه خصوصی یا کمپانی‌های داروسازی تأمین نگردد.
5. به جمعیت امریکا بین سال‌های 2002 تا سال 2005، 20 میلیون نفر افزوده شده است که به عبارتی سالی پنج میلیون نفر می‌باشد. با ادامه این روند تا سال 2050 جمعیت این کشور به 500 میلیون نفر افزایش می‌یابد.
6. به طوری که روزنامه لوموند در 13 سپتامبر 2001 تیتیر خبری خود را با این عنوان که «ما همه امریکایی هستیم»، انتخاب کرد و همچنین متحدان امریکا در ناتو برای

- نخستین بار از زمان تأسیس این سازمان به ماده 5 اساسنامه آن استناد کردند.
7. این پیش شرطها شامل این موارد است. (1) کلیه نیروهای خارجی باید افغانستان را ترک کنند. (2) قانون اساسی اسلامی مورد تأیید قرار گیرد. (3) حقوق اسلامی در دادگاه‌های افغانستان اجرایی شود.
8. به طوری که عدم موفقیت در تشکیل حکومت ائتلافی در دهه 1980، باعث تضعیف اتحاد شوروی، اختلافات و عدم سازگاری میان حکومت نجیب‌الله و مجاهدان و همچنین عدم اتحاد میان طرفداران نجیب‌الله شد.
9. جوزف بایدن معتقد است اگر پاکستان روند سیاسی امروز خود را ادامه دهد، بدون شک، دولت مرکزی متلاشی شده و از بین خواهد رفت؛ لذا خواهان توجه ویژه به پاکستان و کشورهای مذکور است.
10. باید در نظر داشته باشیم که رویکرد چندجانبه‌گرایی دولت اوباما علاوه بر خواست ترمیم سیاست خارجی این کشور، ابزاری برای قبول مسئولیت از سوی متحدان امریکا برای کاهش هزینه‌های سیاست خارجی این کشور نیز هست. به ویژه زمانی که این کشور در جنگ علیه تروریسم و ایجاد امنیت در افغانستان و عراق با چالش‌های متعددی روبه‌رو است.
11. دیدار باراک اوباما از روسیه و چین و تعدیل در برخی سیاست‌های امریکا مانند تلاش برای جایگزینی پیمان استارت (معاهده کاهش تسلیحات)، تکمیل و گسترش پیمان سورت (معاهده کاهش تسلیحات تهاجمی استراتژیک) و پیشنهاد همکاری به روسیه در طرح سپر دفاع موشکی، تلاشی در همین راستا بود.
12. در دوره بوش به دلیل عدم یکپارچگی کامل در مواضع اروپا، سیاست شکاف و دودستگی توسط این دولت پیگیری شد. لذا کشورهای اروپایی علاقه‌مند هستند که در دوره اوباما به این اتحادیه به‌عنوان یک مجموعه یکپارچه نگریسته شود.
13. هرچند رویکرد مذکور باعث شده است که مخالفان سیاست خارجی اوباما همانند چارلز کراسمر، تصمیمات این دولت را حاوی اجبار و پتانسیل کافی برای ترغیب دیگر کشورها برای تعقیب منافع ملی امریکا ندانند.
14. به دنبال تصویب قطعنامه چهارم شورای امنیت علیه ایران، تلاش امریکا برای دور کردن کشورهای طرف اقتصادی ایران افزایش یافته است. مهم‌ترین محور این تلاش‌ها کاهش وابستگی کشورهای عمده خریدار نفت ایران، چین، ژاپن، هند، کره جنوبی، اسپانیا، برتغال و یونان است.
15. باید مدنظر داشته باشیم که به دلیل وجود پایگاه اجتماعی قدرتمند نومحافظه‌کاران در جامعه امریکا، تفکرات این گروه از بین نرفته و می‌تواند در دسته‌بندی جدیدی در آینده سیاسی امریکا تأثیرگذار باشد.
16. دیمیتری مدودف، در شورای روابط خارجی امریکا آمادگی دولت متبوعش را برای حل اختلافات سیاسی و حتی استراتژیک با دولت اوباما بعد از پیروزی وی بیان داشت.

منابع

الف - فارسی

- امیربیک، کمال. 1388. «اصلاح نظام بیمه درمانی امریکا، جدی‌ترین چالش داخلی اواما»، محک، <http://www.mahaknews.com>.
- برزگر، کیهان. 1389. «تروریسم اتمی، ایران و استراتژی جدید امریکا»، تابناک، <http://www.tabnak.ir>.
- پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. 1388. بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا، www.leader.ir.
- دهشیار، حسین. 1389. «طالبان، فرزندان خاک»، دنیای اقتصاد، <http://www.fararu.com>.
- شفیعی، نوذر. 1389. «تبیین سیاست نوین دولت اواما در افغانستان و پاکستان (آف - پاک)»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، بهار، شماره 5.
- شوری، محمود. 1388. «ایران و روسیه: از موازنه قدرت تا مسئله هویت»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، تابستان، شماره 2.
- شیرغلامی، خلیل، 1388. «اواما و روابط فرآتلاتیک: فرصت‌ها و چالش‌ها»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، رویدادها و تحلیل‌ها، ماهنامه 228، www.ipis.ir.
- عصر ایران. 1388، جزئیاتی از جدیدترین سپر موشکی امریکا علیه ایران: رادارهای دوقلوی عربی - اسرائیلی، <http://www.asriran.com>.
- محمودی، زهرا و دهشیار، حسین. 1389. «ملاحظات پاکستان در فرایند مبارزه علیه تروریسم (8-2001)»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، بهار، شماره 5.
- معاونت پژوهشی سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک (نشست تخصصی). 1388. سیاست خاورمیانه‌ای اواما، <http://www.csr.ir>.

ب - منابع لاتین

- Babylon Dictionary. 2003. available at: <http://www.babylon.com>.
- Barakobama.com. 2008. Barak Obama: *The War We Need to Win, Paid for by Obama for America*.



- Berman, Russell. 2008. "Obama Would Shift Tax Burden to Wealthy", *The New York Sun*, <http://www.nysun.com>.
- Brzezinski, Zbigniew. 2010. "From Hope to Audacity: Appraising Obamas Foreign Policy", *Foreign Affairs*, Vol. 89/ 1 (Jan./ Feb.).
- Buel, Meredith, 2009. "U.S. Reassures Arab Countries on Iran Policy", *Global Security*.
- Congressional Budget Office. 2010. *Unemployment Rate*, www.cbo.gov.
- Dreazen, Yochi. 2010. "Gates: Afghan Reconciliation Efforts Critical", *Wall Street Journal*, <http://online.wsj.com>.
- European Parliament. 2009. *A Closer and Deeper Strategic Partnership with the USA*, <http://www.europarl.europa.eu>.
- Gale, William. 2004. *The U.S. Budget Deficit on an Unsustainable Path*, Washington DC: Brookings Institution.
- Garance, Frank. 2010. "Cheney, Rove Take Lead in Prebutting Obama Afghanistan Speech", *The Washington Post*.
- Hoffman, David. 2010. "Reviewing the Review", *Foreign Policy*, April 6.
- Kuhn, David. 2008. "Exit Polls: How Obama Won", *Politico*, <http://www.politico.com>.
- Larres, Klaus. 2010. *Obama and Europe*, American Institute for Contemporary German Studies, <http://www.aicgs.org>.
- LaFranchi, Howard. 2009. "Obama's First Big Diplomacy Test: Iran", *The Christian Science Monitor*.
- Moens, Alexander. 2010. *The Foreign Policy of Barak Obama: between Dreaming and Doing*, Center for Canadian – American Relations.
- MSNBC. 2008. *Russia's Medvedev Calls for Talks with Obama*, <http://www.msnbc.com>.
- Natural Resources Defense Council. 2009. *Reducing U.S. Oil Dependence A Real Energy Security Policy*, <http://www.nrdc.org>.
- Nuclear Posture Review Report. 2010. *Department of Defense*, <http://www.defense.gov>.
- Pew Global Attitudes Project. 2009. *Confidence in Obama Lifts U.S. Image around the World*, <http://www.pewglobal.org>.
- Przybyla, Heidi. 2009. *Obama Approval 49% among U.S. Investors, 87% Overseas*, <http://www.bloomberg.com>.
- Purdum, Todd. 1995. "Clinton to Order A Trade Embargo Against Tehran", *The New York Times*.

- Ravid, Barak. 2009. *Obama Tells Netanyahu: U.S. Committed to Israel's Security*, <http://www.haaretz.com>.
- Robbins, Liz. 2008. "Alaska Wilderness (Poll Edition)", *The New York Times*.
- The New York Times. 2008. *New Jobless Claims Reach a 16 – Year High, U.S. Says*, <http://www.nytimes.com>.
- The PEW. 2008. *Global Public Opinion in the Bush Years (2001-8)*, <http://www.pewtruts.org>.
- Valasek, Tomas. 2010. *Obama, Russia and Europe*, Center for European Reform.
- Whitehouse. 2010. *U.S. National Security Strategy*. www.whitehouse.gov.
- Wilson, Scott. 2009. "King Abdullah Greets Obama in Saudi Arabia", *The Washington Post*.
- Zakaria, Fareed. 2010. "Obama VS. Al Capone Whose Foreign Policy Make more Sense?", *Newsweek*.

